

گفت‌وگو «جوان» با همسر شهید فراجا مهدی مرتضایی از شهدای جنگ رمضان

# دل‌تنگم که نیست و خوشحالم که به آرزویش رسید

## صغری خیل فرهنگ

جنگ رمضان، تنها یک نبرد نظامی نبود، بلکه آزمونی بود برای جان‌های مشغالی که میان وظیفه و عشق به شهادت، مرزی نمی‌شناختند. در میان انبوه جبهه‌داران، چهره‌هایی از نبردهای انتظامی (فراجا) نمایان بودند؛ مردانی که در زمان صلح، نگهبان امنیت مردم و مأموران نظم هستند و در زمان جنگ، به پیشقراولان جبهه مقاومت می‌شوند. در طول جنگ، تک‌تیمی رمضان، فراجا شهیدایی را تقدیم کرد؛ شهید مهدی مرتضایی یکی از این شهیداست که در جنگ رمضان به شهادت رسید. در ادامه این نوشتار با فاطمه عبداللهی، همسر شهید، همراه و هم‌کلام شده‌ایم که از محضر تان می‌گذرد:

## دوست داشتم پلیس شوما

ما اهل اصفهان هستیم و خانواده‌هایمان در همسایگی هم بودند، اما تا پیش از خواستگاری، آشنایی و رفت‌وآمدی با یکدیگر نداشتیم و حتی همدیگر را از نزدیک ندیده بودیم. مادر و خانواده ایشان با پیش‌گذاشته برای خواستگاری به خانه ما آمدند. من و مهدی سال ۱۳۹۰ عقد و سال ۱۳۹۱ زندگی مشترکمان را آغاز کردیم. حاصل این زندگی، سه فرزند است. من خودم از همان ابتدا علاقه زیادی به شغل نظام و پلیسی داشتم، حتی دوست داشتم خودم پلیس شوم. وقتی آقای مرتضوی به خواستگاری من آمد، وفیمدم که پلیس هستند، خیلی زود پاسخ مثبت دادم. شاید تمام جلیس خواستگاری ما به نیم ساعت هم نکشید. آمدند، صحبت کردیم و خیلی سریع تصمیمات گرفته شد. چیزی که برای من از همه مهم‌تر بود، یکی شغل ایشان و دیگری ایمان و پایبندی‌شان به نماز و قرآن بود. همین دو ویژگی برای من ارزش زیادی داشت. برای من مسائل مادی مثل درآمد، خانه و ماشین در اولویت نبود؛ بیشتر از هر چیز، شخصیت، شغل و ایمان ایشان برایم مهم بود. بعد از خواستگاری، دوران نامزدی ما هم بسیار کوتاه گذشت. فردای شبی که آمدند و درباره مهریه و کارهای مربوط به عقد صحبت کردند، یک جشن کوچک و ساده گرفتیم و بعد به محضر رفتیم و عقد کردیم. همه آن سادگی برای ما شیرین و به یادماند بود.

## یاسین، نازنین‌زهر او محمدحسین

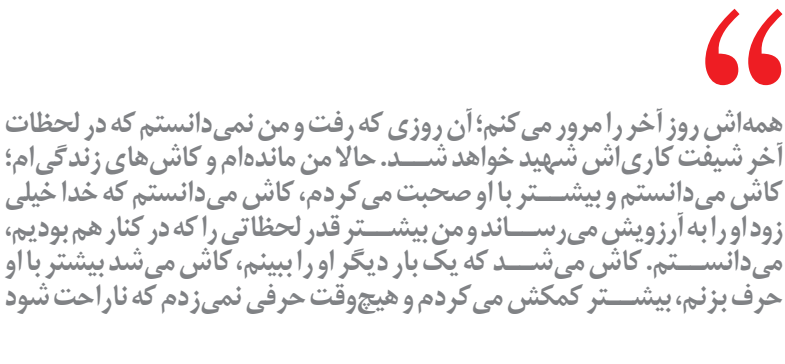
سال ۱۳۹۳ پسر اولم به دنیا آمد. وقتی درباره اسمش صحبت کردیم، مهدی گفت اگر تو هم موافقی، همان «یاسین» را بگذاریم و ما هم با دل خوشی این نام را برای پسرمان انتخاب کردیم.

سال ۱۳۹۵ دخترمان به دنیا آمد. پدرش خیلی دوست داشت اسم او را «زهره» بگذاریم، چون نام مادر بزرگوارش هم زهره‌اخوانی بود و می‌گفتند دلشان می‌خواهد نام دخترمان زهره باشد. اما مادرش گفت بهتر است فقط «زهره» نباشد، چون نام دختر برادرش هم زهره بود که به رحمت خدا رفته بود. به همین خاطر پیشنهاد دادند نام او را «نازنین‌زهره» بگذاریم و در نهایت اسم دخترمان نازنین‌زهره شد.

فرزند سوم در سال ۱۴۰۰ به دنیا آمد. نام او را هم «محمدحسین» گذاشتیم. همسر در خواب، آقا امام حسین (ع) را دیده بود که فرمودند نام فرزندتان را حسین بگذارید و از آنجایی که فرزندمان در روز مبعث پیامبر اکرم (ص) به دنیا آمد، من و اطرافیان گفتیم خوب است نام «محمد» را هم بگذاریم. در نهایت نام او را «محمدحسین» گذاشتیم تا هم یاد روز تولدش در آن باشد و هم به خوبی که پدرش دیده بود، عمل شود.

## کار و اهلان بود

یکی از ویژگی‌های اخلاقی بسیار خوب ایشان این بود که هیچ‌وقت بین خانواده‌ها فرق نمی‌گذاشتند. اگر مثلاً برای روز روز برای پدر خودشان چیزی می‌خریدند، حتماً برای پدر من هم همان را می‌خریدند. حتی برای برادرانم هم هدیه می‌گرفتند. همیشه می‌گفتند وقتی برای پدر خودم خریدم، باید برای پدر همسر هم بخرم. در مورد روز مادر هم همین‌طور بود؛ هیچ تفاوتی قائل نمی‌شدند.



و همیشه سعی می‌کردند احترام هر دو خانواده را به یک اندازه نگه دارند.

از خصلت‌های بسیار بارز ایشان این بود که خیلی دوست داشتند کار مردم را راه بیندازند. اگر کسی مشکلی داشت، تمام تلاش‌شان را می‌کردند تا مشکلی حل شود؛ حتی اگر لازم بود از وقت، آرامش یا حتی کار شخصی خودشان بگذرند. برایشان مهم این بود که کار مردم زمین نماند و گریز از کار کسی باز نشود.

## افسر نگهبان شهید

دوران خدمت‌شان چند سال محاربت خدمتشان تغییر کرد. مدتی در استان خوزستان و شهر آبادان بودیم و ایشان در پلیس راه و راهور بیرون شهری خدمت می‌کرد. بعد از آن به شهر ایذه در استان خوزستان منتقل شد و حدود سه سال آنجا در پلیس راه بود. پس از آن ما را به اردستان از توابع استان اصفهان فرستادند. در اردستان ایشان در بخش اداری مربوط به گواهینامه و امور دفتری مشغول به کار شد. بعد از مدتی دوباره به استان اصفهان منتقل شدیم و در نجف‌آباد ساکن شدیم و خدمتشان را همان‌جا ادامه دادند.

مدتی در نجف‌آباد به عنوان افسر گشت داخل شهر خدمت و مأموریت داشت. اما بعد از مدتی، به‌عنوان دوجار مشکل شد. دکتر گفته بود به هیچ عنوان در معرض دود ماشین و هوای آلوده خیابان قرار نگیرد. به همین خاطر ایشان را از گشت شهری به داخل ستاد منتقل کردند و به عنوان افسر نگهبان مشغول به خدمت شد. حدود دو سه ماهی بود که در همین مسئولیت افسر نگهبانی خدمت می‌کرد که به شهادت رسیدند.

## رزق حلال

زندگی با یک پلیس سختی‌های خودش را دارد. یکی از سختی‌ها این بود که حقوق‌شان زیاد نبود و از نظر مالی همیشه با محدودیت‌هایی روبه‌رو بودیم. مخارج زندگی بالا بود و درآمدشان کم؛ برای همین خیلی وقت‌ها چیزهایی که دوست داشتیم برای زندگی‌مان فراهم کنیم، مثل خانه یا بعضی امکانات، برایشان به راحتی ممکن نبود. با این حال، با همه این سختی‌ها، زندگی‌مان شیرینی‌های خودش را داشت و با همه عشق و سادگی روزگارمان را می‌گذرانیدیم. بسیار بر رزق حلال توجه داشت و این برای ما بسیار ارزشمند بود.

## روزهای پر ثواب

شب قبل از شهادت، ما مهمان داشتیم؛ پدر و مادر و خواهر و برادرهای او را دعوت کرده بودیم. قرار بود روز بعد هم پدر و مادر من و خواهر و برادرهایم به خانه ما بیایند. مادر حیاط خانه مشغول آماده کردن غذا بودیم. مهدی خیلی در کارهای خانه کمک‌حال من بود. کنار اجاق گاز ایستاده بود تا غذا را آماده کند؛ زبان روزه و حرارت گرم اجاق گاز، مهدی به من گفت: «بوی غذا که به من می‌خورد، فکر می‌کنم این روز خبلی ثواب دارد. روزهای قبل آدم استراحت می‌کند یا می‌خوابد، اما امروز که با وجود بوی غذا و کار کردن روزه گرفته‌ام، حتماً ثوابش بیشتر است.»

«آقا مهدی کجاست؟» گفتند: «صبح روز شنبه از خواب بیدار و مهربان رفتن به محل کار شد. من مثل همیشه بدرقه‌شان کردم. شیفتهای‌شان ۲۴-۱۲ بود. صبح روز یک‌شنبه، ناگهان صدای انفجار و بمب آمد. صدای انفجار آن قدر نزدیک و شدید بود که پنجره‌های خانه لرزید و من با وحشت از خواب پریدم. همان لحظه بی‌اختیار یاد آقای مرتضوی افتادم. با خودم گفتم زنگ بززم ببینم کجا را زده‌اند و چه اتفاقی افتاده است؟! اصلاً فکر نمی‌کردم که ممکن است ستاد فرماندهی را هدف قرار داده باشند.

به ایشان زنگ زدم، ما گوشه‌اش خاموش بود و جواب نداد. اول فکر کردم شاید مشغول کار هستند یا دسترسی ندارند. در همان لحظه مادرشان تماس گرفتند و گفت: «به مهدی زنگ زد؛ از او خبر داری؟! حالش را پرسیدی؟» گفتند: «نه، اتفاقاً زنگ زدم بهش، ولی جواب نداد.» دوباره تماس گرفتیم، اما باز هم جواب نداد. وقتی مادرشان تماس گرفتند، کمی دلم شور افتاد و با خودم گفتم نکنند اتفاقی افتاده که این‌طور پیگیر هستند. بعد از آن پدرم زنگ



ممکن است اطراف آن منطقه و اماکن نزدیکش هم مورد حمله دشمن صهیونی امریکایی قرار بگیرد. من هم از ترس اینکه برای جبهه‌اتفاقی نیفتد، سریع وسایل ضروری را جمع کردم. در همان حال، حیران، دانسم در کوچه و خیابان به آقای مرتضوی تماس می‌گرفتم، اما هیچ پاسخی نماند. هر لحظه نگرانی‌ام بیشتر می‌شد. بعد راهی بیمارستان شدم و شروع کردم به جست‌وجو و پرس‌و‌جو تا شاید خبری از ایشان پیدا کنم.

## مهدی شهید شد

من با همسر یکی از همکارانش در تماس بودم. با او تماس گرفتم، اما از صحبت‌هایش متوجه شدم که مهدی مجروح شده است. می‌دانم که از شهادت مهدی اطلاع داشت، اما نمی‌خواست خبر شهادت را به من بدهد. او به من گفت سری به بیمارستان‌ها بزن.

من به امید اینکه او مجروح شده، همراه با خانواده‌ام به بیمارستان رفتم. تمام بخش‌ها را گشتیم و از همه سؤال کردیم، اما گفتند کسی با این مشخصات را به اینجا نیاوردند و اصلاً مجروحی به نام آقای مرتضوی به بیمارستان منتقل نشده است. دوباره به خانه برگشتم. پدرشان و برادرشان به سناست رفتند تا از نزدیک پیگیری کنند. بعد از مدتی پیگیری، خبر آوردند که آقا مهدی به شهادت رسیده‌اند.

## دل‌تنگی‌ها تمامی ندارد

تنها عامل آرامش‌آمیز من این است که او شهید شده است. می‌دانستم که آرزوی قلبی‌اش شهادت بود. اما در کنار این خوشحالی برای عاقبتی که نصیب همراه زندگی‌ام شده، دل‌تنگم، دل‌تنگی‌هایی که تمامی ندارد. ناراحتی از اینکه دیگر کنار خودم ندارمش. همه‌اش روز آخر را مرور می‌کنم؛ آن روزی که رفت و من نمی‌دانستم که در لحظات آخر شیفت کاری‌اش شهید خواهد شد. حالا من مانده‌ام و کاش‌های زندگی‌ام؛ کاش می‌دانستم و بیشتر با او صحبت می‌کردم، کاش می‌دانستم که خدا خیلی زود او را به آرزویش می‌رساند و من بیشتر قدر لحظاتی را که در کنار هم بودیم، می‌دانستم. کاش می‌شد که یک بار دیگر او را ببینم، کاش می‌شد بیشتر با او حرف بزنم، بیشتر کمکش می‌کردم و هیچ‌وقت حرفی نمی‌زدم که ناراحت شود. اما همان‌طور که گفتم، با همه این دل‌تنگی‌ها، به راهی که او انتخاب کرده بود افتخار می‌کنم. حقیقت این است که خون شهدا همیشه باعث استواری و قدرت بیشتر جامعه می‌شود. این را هم بگویم که ما اجازه نمی‌دهیم کشورمان به دست بیگانگان بیفتد و راه شهدا را ادامه خواهیم داد و امیدوارم روزی برسد که ظلم و ستم در دنیا از بین برود، دیگر هیچ کودک بی‌گناهی قربانی جنگ و خشونت نشود و دنیا روی آرامش و عدالت را ببیند. امید که شهدا شفیع ما باشند و چراغ هدایت ما شوند.



زند و گفتند: «آقا مهدی کجاست؟» گفتند: «بابا سر کار است، هنوز نیامده.» گفت: «پس چرا گوشه‌اش را جواب نمی‌دهد؟» گفتند: «همی دانم، من هم هر چه زنگ می‌زنم جواب نمی‌دهد.» کم‌کم تماس‌های فامیل شروع شد. پسر عمی‌شان هم زنگ زد و پرسید چرا جواب نمی‌دهد. همان موقع دیگر دلم آشوب شد و نگرانی عجیبی افتاد به جانم. کمی بعد، در همان شرایط اضطراب و بی‌خبری‌های من از وضعیت مهدی، اعلام کردند که باید خانه‌ها تخلیه شود، چون

جدول سودوکو ۹x۹

## جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌درسه فقط یک بار به کار روند.

## جدول کلمات متقاطع

## پاسخ جدول شماره ۲۶۳۳

جدول کلمات متقاطع ۱۵x۱۵

جدول کلمات متقاطع ۱۵x۱۵

## طراحی: علیرضا سجادی فر | شماره ۲۶۳۴

## از راست به چپ

۱- شاعر نیمه اول قرن پنجم هجری و از شاعران قصیده‌سرای دوره غزنویان ۲- چراغ نفتی - در قدیم به آن وزارت داخلی می‌گفتند ۳- شهری نزدیک قزوین - نوعی ماهی و عینک - سبزی نقلی ۴- پول خاکنشینان - مغرور - فوندانسیون - خوب و زیبا ۵- از نمازهای واجب - سدی روی رودخانه سفیدرود - حرف انتخاب - محکم کردن ۶- فدر کشتی - حکیم قرآنی - خوشحال ۷- نیستی - آگاه - لوله غذا ۸- حمدلی - شهری در لبنان - پاک - نوعی کباب ۹- جایز و شایسته - آیین و مراسم - مرغ سعادت ۱۰- جدیت در کار - سرلشکر فرانسوی - گفت وگویی خودمانی ۱۱- مدافع فوتبال - روزه - بی‌شمار - مار خطرناک ۱۲- پذیرفتن - دریافتن - راه میان بر - برگ برنده - مسابقه با وسایل موتوری ۱۳- جد - تاج گل - کوره پخت نان ۱۴- گیاهی از نوع بونه و از داروهای گیاهی - صبور ۱۵- نویسنده و شاعر نامدار قرن نوزدهم روس که رمان مشهور دختر سروان از او است

## از بالا به پایین

۱- از مهم‌ترین دغدغه‌های مردم و منشأ بسیاری از جرائم است - بنانهان ۲- رقم آخر - چوک و کثافت - نخستین کلیسای جهان که در دشت چالدران در منطقه سیه چشمه واقع است ۳- شهرستان - جوانمردی - کشنده ۴- در قدیم از ریشه این درخت به عنوان ماده شوینده استفاده می‌شد - حرف عرب - جمله دستوری - قورباغه ۵- نام ترومن، رئیس جمهور اسبق آمریکا - مقابله به مثل کردن - اسم آذری - زراعت دیم ۶- جایگاه حیوانات درنده - قرض بانکی - بدنام ۷- از اقسام مشتری - تخمین و قیمت‌گذاری - گذاشتن ۸- سارق - شهری در آلمان - دریایی در ترکیه - تقویت کننده زمین زراعی ۹- کشورهای عرب صادرکننده نفت - ابزاری برای تعیین امتداد نصف النهار - رأس ۱۰- نبود فتاده را پای زدن - بهترین آرزو برای بیماران - درست و صحیح ۱۱- تیغ شکسته - حرف انتخاب - فصل رویش طبیعت - رشد کردن ۱۲- پسوند خوراک - پشمیان - صابون خیاطی - لافافه ۱۳- در فرهنگ لغت به معنی پستی و زبونی آمده است - میوه پخته شده در شکر - نازک و کم‌قطر ۱۴- شهری در انگلیس - فریب - حرف فقدان ۱۵- سرقت کردن - از شهرهای اصفهان